



خبرخوش

افغانستان به چی ضرورت دارد؟

غ. جاوید

یکی می‌گفت: من گفتم سرت را بالای آب بگیر. دیگری می‌گفت: من گفتم نفس بگیر. خلاصه همه قادر را سر زنش می‌کردند. بالاخره قادر به همه نگاه کرد و گفت:

در آن موقع من به نصیحت و تعلیم نیاز نداشتم. خودم می‌دانستم که مشکل دارم، خودم می‌دانستم که ترسیده ام، خودم می‌دانستم که غلط عمل می‌کنم، چون می‌دیدم که غرق می‌شوم. من به کسی نیاز داشتم که خودش عملاً نجاتم بدهد.....
وقتی به کشور و مردم عزیزم می‌بینم حالت قادر را به یاد می‌آورم.
مردم در نا امیدی کامل به سر می‌برند. مردم به نصیحت و تعلیم بی عمل نیاز ندارند بلکه اولتر از همه به نجات دهنده نیاز دارند.



خبر خوش انجیل این است که عیسی مسیح می‌گوید:
ای تمامی زحمتکشان و گرانباران نزد من بیایید و من به شما آرامش می‌دهم. (متی ۱۱: ۲۸)
عیسی مسیح فقط نصیحت نمی‌کند، تنها تعلیم نمی‌دهد بلکه نجات دهنده است و نجات می‌دهد.
معنی نام عیسی (نجات دهنده) است.
لطفاً به آیات ذیل مراجعه کنید:
تیطوس ۳: ۷، لوقا ۲: ۱۱، لوقا ۱۹: ۱۰، اعمال رسولان ۴: ۱۲، دوم تیموتائوس ۱: ۱۰.

از دست داد و دیدم کارش تمام است. در همین وقت یکی از دوستان ما خیز زد و خود را به قادر رساند و از پشت او را گرفت و از آب بیرون آورد.

قادر مثل مرده شده بود و قادر به گپ زدن نبود. نه تنها قادر بلکه همه ما مثل مرده شده بودیم و رنگ در رو نداشتیم.
آنقدر ترسیده بودیم که حد نداشت.
تقریباً یک ساعت بعد قادر به حالت عادی برگشت و خون در رگ های ما دویدن گرفت.
احسان گفت: قادر، چرا وقتی بالایت صدا می‌کردیم نمی‌شنیدی؟ چرا به گفته های ما عمل نکردی؟
دیگران هم گپ های احسان را تکرار کردند،

تصمیم گرفتیم با تعدادی از دوستان برای تفریح برویم. هر کدام با خوشی آماده شدیم و وقتی نزدیک دریا رسیدیم فرش ها را هموار کردیم و چون هوا گرم بود همه به طرف آب رفتیم.

احسان گفت: من دیگر حوصله ندارم باید آب بازی را شروع کنم.
ما هم با اتفاق همه لیبیک گفتیم و پریدیم به آب.
آب سرو جان را تازه می‌کرد و هر کس به فکر خود شد، تا اینکه دیدم قادر سر خود را کمی از آب بالا می‌آورد، دستک می‌زند و زیر آب می‌رود و باز همان کار را تکرار می‌کند.
دوستان همه بالایش صدا کردن را شروع کردند. یکی گفت: دست و پای بزنی اگر دست و پانزنی غرق می‌شوی. دیگری با صدای بلند جیغ زد و گفت: دست و پا بزنی...
صادق گفت: لطفاً یک کسی کمک اش کند، غرق می‌شود...
همه به طرف احسان نگاه کردیم، به امید اینکه او کمک کند. احسان گفت: من می‌ترسم نزدیکش بروم، وقتی کسی نزدیک به غرق شدن باشد هر کسی را که نزدیکش برود محکم می‌گیرد و با خود غرق می‌کند.
خلاصه، از بس که قادر دست و پا زد و آب قورت کرد و دید نمی‌تواند کاری کند، امید خود را